

## پیش‌خوان

## نظری بر یادمان زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدعزالدین حسینی زنجانی

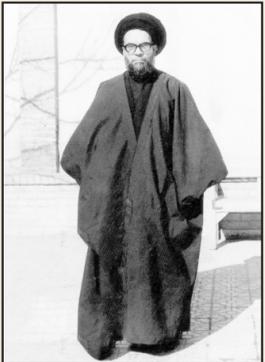
## یادنگاری برای استاد حکیم

## شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، یادمانی است که به مناسبت چهلمین روز ارتحال فقیه و فیلسوف عالی‌مقام، زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد عزالدین حسینی زنجانی، از سوی دفتر تبلیغات

اسلامی حوزه علمیه استاد خراسان نشر یافته‌است. این مجموعه، تحفهای است که علاقمندان به ساحت آن مرجع والا را مفید خواهد آمد.ناشر در دیپاچه این اثر، در باب مکانت آن بزرگ و نیز محتوای یادمان فرمود آمده، چنین آورده است: «چه خوش اقبال بود سوزمین مادری ما که هم مهد حکیمانی بود ریشه در این خاک و هم میزبان حکیمانی مهاجر که با این آسمان این دیار، مهمانپذیر حکیم و فقهپهی بود که از دور دست‌های باطره آمده بود، از قله‌های بلند حکمت و فلسفه، به خطه خورشید و نور تا در پهن دشت استعداد و شعور این دیار، بنز خرد و اندیشه پیشانند. او تنها بود، اما به تنهایی بوستانی از معرفت و آگاهی برای ما به همراه آورد که شمیم آن تا قرون و هزارهای بسیار، تنفس خواهد شد. اگر چه امروز در میانمان نیست، اما شمار بی‌پایانی از حکمت‌ها و خاطر شاش ما را با او پیوند می‌سازد. در حیثیات به ما گفته‌ها اموخت و امروز که خاموش است،ناگفته‌های وجودش آنچه در عمل و سلوک از او دیدیم و تجربه کردیم، ما را در تاریکی‌های راه‌های نرفته و جهان‌های معنوی ناگشوده، راهنما و دلالت است. اکنون ۴۰ طلوع آفتاب از غروب آفتاب‌های می‌گذرد و در این مدت، هزاران بالمداد از اندیشه‌هایش در گفت و گو با آن برآمده‌است. این اندیشه‌ها و گفته‌ها را که لحن‌های کوتاه از حیات پر فرورغ او را روایت است، به پیشگاه صوابان حکمت و اندیشه تقدیم می‌داریم



۴۰هـ آیت‌الله‌عظمی سیدعزالدین حسینی زنجانی

تا ترمی دوباره باشد از زمزم‌های جاودانه خرد و تذکری باشد بر این نکته که حکیمان دیر می‌یابند و دیر می‌میرند، اما درخت ستبر حکمت که حاصل وجود آنان است، همیشه سبز و تر خواهد بود.گفتنی است به مناسبت چهلمین روز ارتحال آن استاد فقیه و مرجع عالی‌مقام، گروهی از شاگردان ایشان و اصحاب اندیشه، گرد هم آمدند تا خاطرات علمی و معنوی خود را از معظله، با تأکید بر جنبه‌های حکمی، فلسفی و عرفانی ایشان به رشته تحریر در آورند. مجموعه حاضر، حاصل تلاش این عزیزان است. بر خود فرض می‌دانیم از تمای آنان که به اتحای مختلف در انجام این وظیفه معنوی ما را یاری رساندند، تشکر و قدردانی داشته باشیم.همین‌طوری از تلاش نهادهاو مجموعه‌هایی که با مشارکت و همراهی خویش، به پاسداشت و بزرگداشت میراث ماندگار علمی و فرهنگی این سرزمین ادای دین نمودند، به ویژه استانداری خراسان رضوی، دانشگاه فردوسی مشهد، مجمع عالی حکمت اسلامی، صداوسیما جمهوری اسلامی، مرکز خراسان رضوی، تبلیغات اسلامی خراسان رضوی، مؤسسه مطالعات اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان رضوی، اداره کل راهبردی علوم و معارف اسلام و شهرداری مشهد. شایان ذکر است، گروهی از دوستان و همکاران دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی، در تمهید و تهیه این اثر، نقش مدقغی ایفا نموده‌اند.سزوار است از این عزیزان تقدیر و سپاس ویژه داشته باشیم، آقایان موسیٰ عمرانی، محمد روزبهمن و حمید محدث، از جناب آقای دکتر سیدعباس صالحی عضو محترم هیئت امنای دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، همین‌طور ریاست محترم دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی جناب حجت‌الاسلام محمدمهدی مسعودی و نیز معاونین محترم آموزش و پژوهش و به ویژه معاون محترم فرهنگی، جناب حجت‌الاسلام عیسی‌زاد نیز نهایت تشکر و سپاسگزاری را داریم، زیرا بدون حمایت، همراهی و پشتگرمی آنان این یادنامه به فرجام شایسته خود نمی‌رسید»



## «ناگفته‌هایی از واپسین روزهای حیات و رحلت رهبر کبیر انقلاب اسلامی»

### در آیینه خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی امام جمارانی

# بعد از رفتن من

# مردم ایران منسجم‌تر خواهند شد

#### محمدرضا کائینی



یار دیگر ۱۴خرداد فرار سید و سوگ بی‌پایان آفتاب انقلاب، تجدید شد. به مناسبت سالروز رحلت جانسوز امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، خاطرات ناپ و خواندنی

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی امام جمارانی را مورد خوانوشی تحلیلی فرار داده‌یاد. امید آنکه عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

#### ■ ■ ■

#### ■ از دیدن لاغری امام، جا خوردم!

راوی خاطراتی که در این مجال، مورد استناد قرار گرفته، از نزدیکان بیت امام و دوستان زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد کفایت است. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی امام جمارانی در روایت بی‌آمده، به اولین علائمی اشاره کرده که از بیماری رهبر کبیر انقلاب دیده و وی را به تردید افکنده است: «دو سه سالی از آن حمله قلبی جدی امام راحل در سال ۱۳۶۵ گذشته بود. آقای بروجردی داماد امام، پدری داشت به نام حاج شیخ محمدحسین بروجردی که از دوران جوانی از رفقای صمیمی امام بود. بسیار پیر مرد روحانی، شریف و خوش محضری بود. آقای بروجردی از احمدقا خواسته بود که امام را ببیند و احمدقا هم ترتیبی داده بود در منزل خودشان مهمانی بگیرند و امام هم به منزل ایشان بیایند و با آقا شیخ محمدحسین بروجردی، در خانه احمدقا دیدار کنند. امام هم به او خیلی علاقه داشت. برای این مهمانی، من و چند نفر از دوستان از جمله آقای توسلی و آقای صانعی را هم دعوت کرده بودند. منزل احمدقا کنار منزل امام واقع شده بود. ما نشستیم بودیم و مشغول بگو و بخند یا معنوی ما را یاری رساندند، تشکر و قدردانی داشتیم. من و منسسته بودیم و مشغول بگو و بخند یا عصابی داشتند که پیش از وارد شدن به اتاق، آن را پشت در ورودی گذاشتند و داخل اتاق شدند. آقای بروجردی، خودش همیشه عصا دست می‌گرفت. آقا و آقای بروجردی سلام و علیک و معانقاهی

کردند و روی تشکی که کمی هم ضخامت داشت، ایستاده بودند. مرحوم امام و آقای بروجردی، تعادل خود را روی این تشک نمی‌توانستند حفظ کنند و به سختی خود را کنترل می‌کردند! آقا محمود بروجردی فرزند آقا شیخ محمدحسین – که در میان ما به میرزا شهرت داشتند- دست پدرشان را گرفتند و احمدقا هم مراقب امام بودند. آقای بروجردی که عصا دستش بود، کمتر لرزش داشت. وقتی روی زمین نشستند میرزا خطاب به امام گفت: «دیدم شما هم عصا به دست داشتید، شما که با عصا مخالف بودید!» امام در پاسخ ایشان، لبخندی زد و با کتایه‌ای فرمود: «ما با خیلی چیزها مخالف بودیم، اما عصا مانند پای کمکی برای من است.» بعد آقای بروجردی به امام گفت آقا من به مناسبت سوم شعبان، استخاره کردم که به این بچه‌ها عیدی بدهم اما نمی‌دانم چطور بد آمد! منظورشان از بچه‌ها ما بودیم. همانطور که گفتیم، خیلی شیرین و خوش محضر بود. بعد به امام گفت حالا شما استخاره‌ای کنید و به اینها عیدی بدهید. آقا خندید و فرمود: «من در اینطور امور، استخاره نمی‌کنم!» امام مدتی نشستند و بعد خداحافظی کردند و بلند شدند. وقتی من به چهره امام در میان مهمانی نگاه کردم، دیدم صورت ایشان بسیار لاغر شده و از ایشان چیزی جز پوست و استخوان نمانده است! خیلی نگران شدم. بعد از رفتن امام، به احمدقا گفتم من از دیدن امام ججا خوردم، خیلی لاغر شده‌اند، شما بررسی کنید شاید امام بیماری‌ای داشته باشد.»

#### ■ بیماری امام، سرطان است!

همانگونه که در بخش پیشین اشارت رفت، مشاهده شرایط جسمانی امام خمینی در یکی از واپسین دیدارها، راوی را دربارہ سلامتی ایشان به تردید افکنده بود! او در ادامه از روزی می‌گوید که فرزند امام، پس از پیگیری‌های پزشکی، به نوع بیماری ایشان پی برده و آن را با صاحب خاطرات، در میان گذاشته است. دکترهای زیادی ایشان را تحت‌نظر داشتند اما مثل اینکه متوجه وضع امام نشده بودند. احمدقا گفت: «امام خوب است و طوری نیست.» مدتی گذشت، شاید حدود دو ماه و من در جلسه دیگری باز هم در منزل احمدقا بودم که ایشان به من گفت: «فلانی دکترها تشخیص داده‌اند که امام مبتلا به زخم‌معهه شده است، ما



۱۶خرداد ۱۳۶۸:نمایی از پیگر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، بر دستان عاشقان

امام گفته بودند بعد از من در ایران هیچ مسئله‌ای پیش نخواهد آمد، یعنی خطری نیست و مردم منسجم‌تر خواهند شد. به اعتقاد ایشان با رفتن یک نفر، حکومت در معرض خطر قرار نخواهد گرفت. فوت امام تأثر عمیقی را بر ایران حاکم کرد و حتی خانواده‌های غیر مذهبی حتی خانواده‌های غیر مذهب و کشور، از رحلت ایشان منقلب و متأثر بودند. مرگ امام هیچانی در تمام ایران ایجاد کرده بود!

نمی‌رفتیم. در طول این ۱۰ روز، گاهی حال عمومی امام بهبود نسبی پیدا می‌کرد و گاهی برای عوض شدن روحیه، ایشان را به حیاط بیمارستان منتقل می‌کردند، اما بعد از گذشت ۱۰ روز، ناگهان حالشان به وخامت رفت.»

#### ■ همه چیز تمام شد!

سرانجام ساعت ۳ بعدازظهر ۱۳خرداد ۱۳۶۸، فرار رسید و قلب بنیانگذار جمهوری اسلامی پس از چند روز تحمل درد، از تیش ایستاد! پزشکان با تلاش فراوان، حیات امام را تا ساعت ۲۲:۱۵ همان شب، حفظ کردند! راوی، شرح آن لحظات تر پب و تاب را اینگونه در خاطرات خویش آورده است: «روز سیزدهم خرداد از ظاهر به بعد، حال امام دگرگون شد. ما خودمان را به بیمارستان رساندیم و از طریق همان تلویزیون مدارسته، وضعیت امام را دنبال می‌کردیم. همه سران کشور از جمله رؤسای قوا، نخست‌وزیر، برخی مسئولان نظام، اعضای دفتر و خانواده امام آمده بودند. حدود ساعت ۱۰ شب، ناگهان صدای شیون جمعیت حاضر، توجه مرا به تلویزیون جلب کرد. تکبیر و تلاش دکترها و تردد خانواده‌امم به داخل اتاق، خبیر از وضعیت ناگوار امام می‌داد! وقتی صدای ضجه جمعی را که مشغول دیدن تلویزیون بودند، شنیدم، هراسان به طرف آنها رفتم. با آقای نظام‌زاده پرسیدم چه خبر است! معلوم شد که قلب امام از کار افتاده است و دکترها در تلاش آخر برای نجات ایشان، عملیات احیای قلب با به شکل دستی انجام داده‌اند و این صحنه ناگوار، موجب ناراحتی حاضران شده بود. همه منتظر خبری از داخل بودند. ناگهان احمدقا از داخل، به محوطه بیمارستان آمد. عصابش را روی زمین پرت کرد و گفت: «همه چیز تمام شد!» با این گفته او، به یکره غوغایی از شیون جمعیت حاضر به‌عرش رسید! دیگر حال خودمان را نمی‌دانستیم! چه خاکی بر سرمان شده بود! امام با آن عظمت معنوی و روحی، به ملکوت اعلا پیوسته بود و این میان پزشکان و سران نظام و خانواده امام، نهایتاً توافق شد که ایشان را مورد عمل جراحی قرار دهند. با این همه سخن، ضعف و بیماری قلبی آن بزرگ، از چالش‌های اصلی در این طریق بود. میان عمل جراحی و رهبر انقلاب تا وخامت حال و رحلت ایشان، تنها ۱۰ روز فاصله افتاد. «بیماری امام، پیشرفت زیادی هم کرده بود. من با همان یک بار که امام را بعد از مدتی دیده بودم، فهمیدم که امام مشکلی دارند، اما نسبت به این وضعیت ظاهری امام، بی‌توجهی شده بود! به هر حال همه اطبا، عمل را دیدند و به اتفاق نظر رسیدند که باید امام را عمل کنند. حالا امام سال‌های سال بیماری قلب داشت و در حدود ۹۰ سالگی، توان عمل جراحی نداشت. اما پزشکان همه می‌گفتند که باید امام عمل شود. به خاطر دارم که تنها یک نفر مخالف بود و آن هم دکتر بورمقدس بود. او از باب وضعیت قلبی امام، مخالف عمل بود و اصرار داشت عمل انجام نگیرد.

اما به هر ترتیب، بنا بر نظر اکثر اطبا و تصمیم سران نظام و احمدقا، ایشان را عمل جراحی کردند. هنگام عمل، دکترها دیدند که کار از کار گذشته است و تنها علاجی که کردند، این بود که سه چهارم از معده امام را برداشتند! بعد از عمل، امام دردی می‌کشید که خودشان گفته بودند: «اگر می‌دانستم اینقدر درد خواهم کشید، اجازه نمی‌عمل می‌دادم!» حدود ۱۰ روز فاصله عمل تا وفات امام طول کشید. در طول این مدت، تلویزیون مدارسته‌ای بیرون اتاق بیمارستان نصب کرده بودند که ما مرتب از این اتاق هاشمی بالای سر احمدقا آمد و در حلقه اطرافیان، ایشان سراسر مرا گرفت و گفت: «به نظر من ابتدا صلاح نیست که خبر رحلت امام، الان منتشر شود و برای همین شما در مسجد جماران، از مردم بخواهید مجلس دعا برای سلامتی امام را همین حالا برپا کنند!» کار بیهوده‌ای بود، اما به

پسرم که همراه من بود، گفتم دو نفر از بچه‌های مسجد را صدا بزند تا این مسئله را به آنها بگویم. بعد از این کار، آقای هاشمی خطاب به احمدقا گفت: «اگر شما صلاح بدانید، برای اینکه فرصت داشته باشیم تا اقدامات و تمهیدات لازم را فراهم کنیم، دو روز بعد خبر رحلت امام را اعلام کنیم!» احمدقا در حالی که گریه می‌کرد، دستمال را از روی صورت خود برداشت و با ناراحتی به آقای هاشمی گفت: «دفتر امام به مردم دروغ نخواهد داشت. من همین فردا صبح بیانیه می‌دهم!» نظر آقای هاشمی هر چه بود، با این موضع احمدقا نادیده گرفته شد!»

#### ■ اعضای مجلس خبرگان در جماران

امام جمارانی در بخشی از خاطرات خویش از حضور اعضای برجسته مجلس خبرگان رهبری در جماران و جلسه مقدماتی آنان برای انجام وظایف خویش، به شرح ذیل خبر داده است: «بعد از گذشت ساعاتی از رحلت



## عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۲۷

## جوان

اروزمه جوان |شماره ۶۲۲۳

امام آرام‌آرام جلسه‌ای برای بررسی اوضاع با حضور اعضای خبرگان رهبری که برای همین منظور به جماران فراخوانده شده بودند در یکی از اتاق‌های بیمارستان تشکیل شد که من در آن جلسه حضور نداشتم و از محتویات مباحث آن بی‌اطلاع! کم‌کم شخصیت‌های سیاسی و سران قوا، جماران را ترک کردند. هر کسی در این بحران، مسئولیتی داشت که باید انجام می‌داد. با رفتن اشخاص و اکثریت حاضران، احمدقا تصمیم گرفت در ساعات اولیه صبح مراسم تفسیل امام را انجام دهد. مسئله فوت امام خیلی جانسوز و بسیار مهم و حساس بود. امام گفته بود بعد از من، در ایران هیچ مسئله‌ای پیش نخواهد آمد، یعنی خطری نیست و مردم منسجم‌تر خواهند شد. امام معتقد بود با رفتن یک نفر، حکومت در معرض خطر نخواهد بود، ولی در واقع با رحلت ایشان ضربه بزرگی به انقلاب خورده بود!فوت امام تأثر عمیقی را بر ایران حاکم کرد و حتی خانواده‌های غیر مذهبی ایران از رحلت ایشان منقلب و متأثر بودند. مرگ امام هیچانی در تمام ایران ایجاد کرده بود.»

#### ■ صورتی که مانند ماه می‌درخشید!

واپسین خاطره حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی امام جمارانی از شامگاه تلخ ۱۳خرداد، آیین تفسیل پیکر مطهر امام خمینی است که در واپسین ساعات آن انجام شد. این مراسم فرصتی بود برای آنان که سالیان طولانی به خدمتگزاری آن بزرگ بودند تا برای آخرین بار با رهبر کبیر انقلاب اسلامی وداع کنند. این آیین تماماً فیلمبرداری شده،اما تاکنون جز تکه‌ای کوچک از آن نشر نیافته است: «شبی که امام رحلت کردند، بعد از جریاناتی که توضیح دادم، همه آقایان به خانه‌هایشان رفتند تا خود را برای روز بعد، پس از اعلام خبر رحلت امام آماده کنند. ساعات اولیه روز چهاردهم خرداد بود. احمدقا مرا اهنسته کناری خواند و گفت: «می‌خواهیم امام را همین امشب غسل دهیم، شما چند نفر از افراد خوب و مورد اعتماد را برای شست‌وشوی امام خبر کن تا به حیاط منزل امام برویم و آنجا امام را غسل دهیم! من خواهرزاده‌ای دارم به نام حسین آقا که بسیار مرد شریف و زحمتکشی است و در اینطور امور هم همیشه پیشقدم است. او را همراه دو سه نفر از بچه‌های جماران – که مورد اعتماد بودند- صدا کردم و منتظر ماندیم تا کمی خلوت‌تر شود. وقتی خلوت شد، داخل حیاط خانه‌ای که محل استقرار امام بود، رفتم. احمدقا تختی را نشان داد و گفت: «روی همین تخت، نایلونی پهن می‌کنیم و امام را همین جا غسل می‌دهیم، چطور است؟» آشتیانی، انصاری و تعدادی از کارکنان دفتر هم بودند. در این لحظه، احمدقا با صدای بلند و به طوری که دیگران بشنوند، خطاب به من گفت: «صلاح می‌دانید کسی اینجا بماند؟» منظورش این بود که افراد متفرقه نباشند و تنها کسانی که دست‌اندر کار تفسیل امام هستند، بمانند. من گفتم هر طور شما صلاح بدانید. اما کسی از جایش تکان نخورد!دچار احمدقا از همه خواست آنجا را ترک کنند. تنها همین آقایان دفتر و بچه‌های جماران ماندند. بعد از دقایقی، جنازه اسام را آوردند. به هوای عجیبی بود. اسام را روی تختی که برای شست‌وشو آماده شده بود، خواباندیم. کسی حال خودش را نمی‌فهمید. آقای توسلی تمایل داشت شخصاً امام را بشوید، اما مخ کار او نبود، بنابراین ایشان بر جریان شست‌وشو نظارت می‌کرد و حسین آقا و یکی دو نفر از بچه‌های جماران هم غسل پیکر امام را انجام می‌دادند. من مقداری خاک تربت داشتیم که به آقای توسلی می‌دادم و ایشان به پیکر امام می‌گذاشت. امام در مورد این چیزها، هیچ مقدسه بر این کفن وداع نداشت. من هم در جریان تدفین امام، در مرحله صبح روز تدفین، نکته‌تکه شد!بعد از اینکه تکفین امام هم انجام شد، کسانی که آنجا بودند، دور جنازه امام ایستادند و هر کدام به نوعی، با ایشان وداع کردند. بعد از غسل امام، افراد بیشتری از اعضای دفتر و محافظان، به داخل حیاط وارد شدند، تا جایی که اصلاً به ما مهلت نمی‌دادند مانند ماه می‌درخشید. تمام این صحنه‌ها از ابتدا تا انتها فیلمبرداری شد. احمدقا بالای سر امام رفت و حمد و سوره‌ای خواند. سپس اشاره کرد که کفن را ببندند. تنها یک تصویر از این مراسم منتشر شد که احمدقا در حال وداع با امام است. من خیلی ناراحت شدم که فرصتی نشد تا صورت امام را ببوسم و از ایشان خداحافظی کنم. در این خانه اجزادی ما، امام دومین نفری بود که غسل داده می‌شد. سال‌ها قبل از ولادت من، پدر بزرگم مرحوم آقا سیدحسین جمارانی هم در همین خانه غسل داده شده بود. پدرم برای من تعریف می‌کرد که در حوض قدیمی خانه – که آب قنات در آن جاری می‌شد- مرحوم آقاچان بزرگ را غسل داده بودند. امام را هم با همان آب قنات، غسل دادیم. بعد از اینکه جنازه امام را به سردخانه منتقل کردند، احمدقا به من گفت:«شما برو و استراحتی کن. اما فردا رأس ساعت ۵ صبح اینجا باش که می‌خواهیم جنازه امام را به مصلی ببریم!» من رفتم منزل و مقداری استراحت کردم و ساعت ۵ آمدم جلوی بیت امام، اما ناگهبانان بیت گفتند که ساعت ۴ جنازه را بردند. قرار ما ساعت ۵ بود، اما آنها زودتر رفته بودند…»



۱۶خرداد۱۳۶۸:نمایی از قبر مطهر جعفر امام خمینی، ساتاتی پیش از تدفین ایشان